

ضد در اصطلاح اصوليون:

مرحوم شيخ پس از اينكه مى فرمايد معنى فلسفى ضد در اين بحث مدّ نظر نيست به اصطلاح اصولى براى ضد توجه مى دهند:

«إذا عرفت ذلك فقد اطلق لفظ «الضدّ» هنا على امور:

منها: كلّ واحد من الامور الوجوديّة المنافيّة للمأمور به، مثل الأكل، و الشرب، و المشى بالنسبة إلى الصلاة، و هى بالنسبة إلى الإزالة. و لا شك فى إطلاق الضدّ عليها حقيقة بكلا المعنيين. نعم، ربما يكون بعض الأفعال الوجوديّة من الموانع و النواقض بالنسبة إلى الآخر، كمبطلات الصلاة و نواقض الطهارة و روافع الأحداث و موانع العقد و نحو ذلك. و إطلاق الضد على هذه الامور لا يخلو عن إشكال و مسامحة، لأنّ نسبة كلّ واحد من الضدّين مثل نسبة الآخر إليه، و الأمر فيها ليس كذلك، إذ المانع علّة لعدم الممنوع دون العكس؛ مضافا إلى إشكال تصوير تواردهما على محلّ واحد، فليتدبّر جدّا.

و منها: أحد الأفعال الوجوديّة المنافيّة للمأمور به، و يسمّونه ب «الضدّ العامّ»، و إطلاق الضدّ عليه أيضا خال عن حرازة، بل هذا فى الحقيقة راجع إلى الأوّل.

و منها: الترك، و يسمّونه ب «الضدّ العامّ» أيضا، و هذا أشهر و أصحّ. و إطلاق الضدّ عليه لا يخلو عن مناقشة، لأنّ الترك أمر عدميّ و المأخوذ فى الضدّ المصطلح أن يكون أمرا وجوديّاً كما مرّ، فهو نقيض للفعل لا ضدّ له، و لو جعل الترك عبارة عن اختيار عدم لكان وجها، لأنّ هذا الاختيار أمر وجوديّ مضادّ للفعل الذى هو عبارة عن اختيار الوجود.^۱

توضيح:

۱. هر امر وجودی که با مامور به منافات داشته باشد، ضد خاص است.
۲. هم بر اساس تعريف لغوی و هم اصطلاح فلسفی، به این نوع می توان ضد گفت.
۳. البته ممکن است بتوان گفت اطلاق ضد بر مبطلات صلوة و... دارای مسامحه است چراکه ضدین دارای نسبت واحد هستند. درحالیکه مبطلات صلوة مانع نماز هستند ولی نماز مانع آنها نیست.

۱. انصارى، مرتضى بن محمدامين، مطارح الأنظار (طبع جديد)، ج ۱، ص ۵۴۸.



۴. علاوه بر اینکه در تعریف ضد گفتیم که ضدین باید در محل واحد وارد شوند، در حالیکه مانع نماز و نماز محل واحد ندارند.

۵. اما ضد عام:

۶. یک تعریف ضد عام عبارت است از یکی از ضدهای خاص.

۷. اطلاق ضد بر این مورد هم مثل همان ضد خاص است.

۸. تعریف دوم ضد عام (تعریف مشهورتر و صحیح تر): ترک هر عملی را ضد آن می گویند.

۹. اطلاق ضد بر این مورد، محل مناقشه است چراکه ترک، امر عدمی است در حالیکه ضد می باید امر وجودی باشد.

۱۰. پس ترک عمل نقیض آن است و نه ضد عام.

۱۱. اگر گفته شود که ترک صلوٰة یعنی «اختیار عدم» [که امری وجودی است]، ممکن است بتوان آن را

قبول کرد چراکه اختیار ترک ضد وجودی اختیار عمل است.

[ما می گوئیم: این سخن را مرحوم رشتی چنین بر شمرده است:

«ثانیها الکف ذکره بعض و جعله آخر أحد تفسیری التبرک المفسر به الضد العام فقد قيل إنه علی

هذا التفسیر ينطبق علی الضد المصطلح.»^۱

ما می گوئیم:

درباره فرمایش مرحوم شیخ و با توجه به سخن مرحوم طباطبایی می توان گفت:

اولاً: بین ضد خاص و عمل، به شرطی تضاد حاصل است که تحت جنس قریب باشند در حالیکه اکل و

صلوة تحت جنس قریب نیستند (چراکه صلوٰة اصلاً ماهیت اعتباری است و جنس قریب ندارد)

و ثانیاً: غایة التنافی را ندارند.

۱. رشتی، حبیب الله بن محمدعلی، بدائع الأفكار، ص ۳۷۱.



و ثالثاً: اینکه شیخ می فرمایند مبطلات صلوٰة و صلوٰة بر محل واحد وارد نمی شوند، معلوم نیست به چه نکته ای اشاره دارد، چراکه سخن گفتن و اکل و... همه بر انسان وارد می شوند کما اینکه صلوٰة هم بر انسان وارد می شود.

و رابعاً: ضد عام به معنای احد الاضداد الوجودیه که شیخ انصاری آن را هم مطابق اصطلاح فلسفی ضد بر می شمارد، از اشکالات فوق رنج می برد.

خامساً: اما اینکه ضد عام (به معنای احد الاضداد الخاصة) راجع به ضد خاص است، سخن کاملی نیست چراکه این عنوان (احد الاضداد الخاصة) به معنای اکل و شرب نیست.

سادساً: «فعل وجود»، اختیار الوجود نیست تا ترک را اگر اختیار العدم گرفتیم، تقابل دو امر وجودی حاصل می شود.

مقدمه نهم:

اقوال در مسئله: (۵ قول در ضد عام (به معنای ترک)، ۶ قول در ضد خاص)

مرحوم شیخ انصاری به ۵ قول درباره ضد عام و ۴ قول درباره ضد خاص اشاره می کند:

«فالأقوال فی الضدّ العام خمسة:

أحدها: نفی الاقتضاء رأساً، و هذا صریح العزدي و الحاجبي و المنسوب إلى العمیدی و جمهور المعتزلة و كثير من الأشاعرة. و دعوى بعض - كصاحب المعالم - أنه لا خلاف فی الضدّ العام فی أصل الاقتضاء بل فی كیفیته - كما تقدّم - لا أصل لها.

و ثانيها: الاقتضاء على وجه العينية، على معنى أن الأمر بالشئ و النهی عن تركه عنوانان متحدان ممتازان بحسب المفهوم.

و ثالثها: الاقتضاء على وجه التضمن.

و رابعها و خامسها: الالتزام اللفظی و العقلی...



و فی الضدّ الخاصّ أربعة، إذ لم نجد و لا حکى عن أحد القول بالتضمّن، و إن كان القول به ليس بأبعد من القول بالعينیّة و أنّ معنی «حرّک» عین قوله: «لا تسکن» و «صلّ» عین قوله: «لا تمش» الذی يظهر من بعض العامّة.

و فی الضدّ الخاصّ قول آخر للبهائی رحمه الله، و هو: أنّ الأمر بالشیء لو قیل: «إنّه يقتضی عدم الأمر بالضدّ» مکان «النهی عنه» لکان أولى.^۱

توضیح:

۱. درباره ضد عام:
۲. قول اول: امر به شی مقتضی نهی از ضد عام (به معنای مشهور)، نیست.
۳. پس اینکه صاحب معالم فرموده است «در مورد ضد عام همه قبول دارند که امر به شی مقتضی نهی از آن است و اگر اختلافی هست در کیفیت اقتضاء است» سخن درستی نیست.
۴. قول دوم: امر به شی عین نهی از ضد عام است به این معنی که دو مفهوم هستند که یک مصداق دارند.
۵. قول سوم: امر به شی دو جزء دارد یکی بعث الی الشی و دیگری نهی از ترک آن (تضمن)
۶. قول چهارم: لازمه لفظی امر به شی، نهی از ضد عام است (دلالت التزام)
۷. قول پنجم: لازمه عقلی امر به شی، نهی از ضد عام است.
۸. درباره ضد خاص: پنج قول هست (چهار قول ابتدایی و یک قول مربوط به شیخ بهائی ندارد)
۹. همان اقوال پنج گانه هست غیر از قول به تضمن و به جای آن یک قول دیگر هست.
۱۰. اما به نظر می رسد قول به تضمن از قول به عینیت (که برخی از عامه گفته اند: حرکت کن و نماز بخوان عین ساکن نباش و راه نرو هستند) بعیدتر نیست [مرحوم مظفر می نویسد عینیت هم قائل ندارد]^۲

۱. انصاری، مرتضی بن محمدامین، مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ۱، ص ۵۵۴.

۲. اصول فقه، ج ۱، ص ۲۹۹.



۱۱. البته در ضد خاص یک قول دیگر هست:

امر به شی اقتضا می کند عدم امر به ضد خاص را (و نه اینکه اقتضا می کند نهی از ضد خاص را)
ما می گوئیم:

۱. مرحوم محقق رشتی در بدایع الافکار به قائلین هر قول هم اشاره می کند و یک قول را هم به
اقول در بحث ضد خاص اضافه می کند.

۲. قائلین به قول اول در ضد عام: جمهور معتزله، کثیری از اشاعره، فاضل بهایی، علامه حلی (یلوح
من کلامه)، استظهار از کلام سید مرتضی.

۳. علاوه بر صاحب معالم، صاحب وافیه و شارح آن هم منکر وجود چنین قولی هستند که چنانکه
شیخ انصاری رد کرده است، این ادعا باطل است

۴. قائلین به قول دوم در ضد عام: مرحوم ملا صالح مازندرانی این قول را به گروهی از محققین و
فاضل جواد نسبت داده است.

۵. قائلین به قول سوم در ضد عام: صاحب معالم

۶. قائلین به قول چهارم یا پنجم (بدون اینکه معلوم کند به کدام قائل هستند): سلطان العلماء، مدقق
شیروانی، محقق قمی، ملا صالح مازندرانی و [ظاهراً]: میرداماد.

۷. قول ششم در ضد خاص:

«ما حکى عن الشيخ المحقق صاحب المقاييس من التفصيل بين ما إذا كان فعل الضدّ رافعاً للتمكّن
عن الواجب إمّا عقلاً كركوب السفينة فراراً عن الغريم أو شرعاً كالاشتغال بالصلاة المانع عن أداء
الشهادة أو أداء الدّين أو إزالة النجاسة بناء على حرمة قطعها في تلك الحال و بين ما إذا لم يكن
كذلك كتلاوة القرآن المانعة عن أداء الشهادة فقال في الأوّل بالاقتضاء و في الثانی بعدمه
(ثانیهما) قول الشیخ الفاضل البهائی و هو أنّ الأمر بالشیء يقتضى عدم الأمر بضدّه الخاصّ دون
النّهی عنه فیبطل لمكان عدم الأمر و یأتی الکلام فیهما و فی دلیلها ردّاً و قبولاً.»^۱

۱. رشتی، حبیب الله بن محمد علی، بدائع الأفكار، ص ۳۸۸.



۸. اگر ضد خاص، قدرت اتیان بر واجب را از بین می برد (عقلاً قدرت را از بین می برد مثل اینکه سوار کشتی می شود تا قرض خود را ندهد و یا شرعاً قدرت را از بین می برد مثل اینکه نماز می خواند تا شهادت در دادگاه ندهد - بنابراینکه قطع نماز حرام باشد-) حرام است. ولی اگر ضد خاص چنین نیست مثل اینکه مشغول قرآن می شود تا شهادت ندهد (که در این فرض می تواند قرائت را قطع کند و نماز بخواند)

ما می گوئیم:

۱. کلام صاحب مقایس به نظر می رسد از بحث ضد خاص خارج است (و شاید به همین جهت مرحوم شیخ، این قول را مطرح نکرده است) چراکه:

سخن در ضد خاص درباره آن جایی است که اتیان ضد خاص مانع از عمل واجب است و الا اگر قدرت بر انجام واجب هست و ضد خاص، مانع از واجب نیست بحث ضد را مطرح نکرده است پس گویی قول مرحوم تستری (صاحب مقایس)، همان قول به اقتضاء مطلق است.

